

گفتمان<sup>۱</sup>

کریستوفر نوریس

مترجم: حسینعلی نوذری

## چکیده

مقاله حاضر ضمن ارائه تعریفی از واژه گفتمان *discourse* و ریشه یابی زبانی و مفهومی این واژه و بررسی کاربردهای متفاوت آن در رشته های تخصصی مختلف و نشان دادن ابهام در معنی یا معانی متضاد آن، بحث خود را به تحلیل پیرامون مسایل و موضوعاتی متمرکز می سازد که گفتمان در حوزه فلسفه، زبان شناسی و علوم انسانی در پی دارد.

کریستوفر نوریس نویسنده مقاله با بررسی نقطه نظرات اندیشمندانی چون امیل بنویسته، فردینان دو سوسور، رومن یاکوبسون، جان لنگشا و آستین، ژاک لاکان و یورگن هابرماس جنابیت و غنای ژرفی به بحث خود می بخشد. به عقیده امیل بنویسته زبان شناس فرانسوی گفتمان یا جنبه هایی از زبان سروکار دارد که تنها میتوان آنها را با ارجاع به گوینده یا متکلم، به وضعیت یا موقعیت مکانی-زمانی وی و یا دیگر متغیرهای دخیل در بسترهای بافتاری پاره گفته ها بیان نمود. لذا از این زاویه میتوان گفتمان را حوزه معین و مستقلی از فرایند عام مطالعه دانست. بنویسته همانند سوسور و پیرامون پساساختگرایی وی معتقد است که ذهنیت در زبان و از طریق زبان ایجاد می گردد. لذا چیزی ورای بازنمایی های گفتمانی وجود ندارد. بر

این اساس وی گفتمان را در معنایی بسیار گسترده به مثابه افق مطلق فهم پذیری (زبانی) تلقی می کند.

استین فیلسوف و زبان شناس انگلیسی نیز در آثار خود به وجوه مختلف زبانی-کرداری performative کاربرد زبانی pragmatics و وجه کنش کلامی که در موارد متعددی از گفتمان روزمره صورت می گیرند، توجه دقیقی نموده است. البته بسیاری از پساساختگرایان بر این عقیده اند که نظریه استین نیز در معرض انواع مختلف لغزش ها و خطاهای زبانی-کرداری، زبانی-کاربردی و ... قرار دارد. ولی خود بنویسته این خطاها و لغزش های زبانی را ناشی از عدم تشخیص یا درک صحیح تمایز موجود بین سطوح دوگانه گفتمان (سوژه تصریح گری و سوژه تصریح شده) می داند.

در دهه های اخیر مقوله گفتمان در عرصه نظریه ادبی، فلسفه، جامعه شناسی، سیاست، روانکاوی و حتی روان شناسی اجتماعی و سایر حوزه ها و رشته های علوم انسانی و علوم اجتماعی مورد توجه و عمل اندیشمندان و نظریه پردازان قرار گرفته است. زاگ لاکان از برجسته ترین روانکاوان معاصر طی چرخشی پساساختگرایانه اظهار نمود که در حال حاضر هیچ راهی برای نیل به "ناخودآگاه" فرویدی وجود ندارد جز از طریق گفتمان بین روانکاو و بیمار، گفتمانی که انواع مختلف خدشه ها و تحریفات زبانی، جانشین سازی ها و جابه جایی های زبانی را مورد لحاظ قرار دهد.

در مقابل برخی از فلاسفه و از همه مهم تر یورگن هابرماس این نوع برداشت و تفسیر لاکانی از فروید و همینطور کل پروژه پساساختگرایی و بالطبع نوع گفتمان مورد نظر آن را رد کرده اند. هابرماس ضمن دفاع از روانکاوی در برابر اتهام "خودستیزی" عقیده دارد که بر خلاف عقیده رایج، فروید متفکری است متعلق به سنت "روشنگری" که به حمایت از "مدرنیته" و "گفتمان فلسفی مدرنیته" برخاست. به اعتقاد هابرماس رسالت روانکاوی آگاه ساختن سوژه از خاطرات، یادها، انگیزه ها و سائق های سرکوب شده است. وی در آثار خود، گفتمان پساساختگرا را به عنوان شکلی از خردستیزی نیچه ای مورد حمله و انتقاد قرار داده و بر آن است که با نوعی

چرخش زبانی<sup>۱</sup> و توسل به زبان به مثابه "افق نمایی فهم پذیری" می توان به شناخت دست یافت. به همین دلیل هابرماس پروژه خود را "نظریه کاربرد زبانی استعلایی" توصیف می کند که در آن می توان بر اساس دیدگاه وضعیت کلامی مطلوب از ارزش های موجود انتقاد نمود.

گفتمان در گستره مفهومی خود، البته در بیان غیر فنی آن، صرفاً در بیان "صحبت"، "مکالمه"، یا گفتگو است، که بعضاً بطور تلویحی بیانگر نوعی هدف آموزشی و تعلیمی است (از اینرو "خطابه"، "موعظه"، "سینار" و "رساله" را می توان نوعی گفتمان به حساب آورد). معنای اخیر تفاوت زیادی با ریشه شناسی این واژه دارد، که ریشه آن به فعل لاتین "Discurrere" به معنای "سرگردان و آواره بودن، بیمودن، طی کردن، از مسیر خارج شدن، گمراه شدن، به بیراهه رفتن و ..." باز می گردد. در واقع هرگاه این واژه را در کاربردهای متفاوت آن در رشته های تخصصی مختلف مورد بررسی قرار دهیم، همین ابهام در معنا یا معانی متضاد آن را خواهیم دید. در گفتار حاضر عمدتاً به مسایل و موضوعاتی خواهیم پرداخت که گفتمان در حوزه فلسفه، زبان شناسی و علوم انسانی بطور عام در پی دارد.

امیل بنونیسته<sup>۲</sup> از برجسته ترین اندیشمندان در این حوزه بود. به عقیده وی "گفتمان" به جنبه هایی از زبان می پردازد که تنها میتوان آنها را با ارجاع به متکلم، به وضعیت یا موقعیت مکانی - زمانی وی، یا با ارجاع به متغیرهای دیگری بیان نمود که در مشخص ساختن بسترهای بافت موضوعی<sup>۳</sup> پاراگراف<sup>۴</sup> گفتار یکارمی روند. بنابراین گفتمان مدعی حوزه معین، مستقل و کاملاً تعریف شده ای از مطالعه است، حوزه ای که شامل ضمایر شخصی (به ویژه "من" و "تو") اشارات (ضمایر اشاره، اسمهای اشاره، ...) و شاخص های مکانی<sup>۵</sup> ("اینجا"، "آنجا"، ...) و شاخص های زمانی ("اکنون"، "امروز"، "دیروز"، "هفته آینده"، ...) است، که در صورت فقدان آنها، پاره گفته مورد نظر ما فاقد معنا خواهد بود. زبان شناسی ساختاری<sup>۶</sup> - به پیروی از سوسور - زبان را به مثابه شبکه فرافردي یا کم گویی و ایجاز نشانه ها<sup>۷</sup> یا عناصر دلالت گری می داند که در شکل انتزاع مطلوب از کنش کلامی فردی دریافت می شود. در مقابل، بنونیسته به تجزیه و تحلیل مواضع مختلف سوزده یا موضوع مورد بحث (وجوه لفظی) می پردازد که قلمرو گفتمان، سخن، گفتار<sup>۸</sup> Parole، یا

بعد اجتماعی - ارتباطی زبان را می سازند. معذک وجه اشتراک وی با پیروان پسا ساختگرایی سوسور این اصل است که ذهنیت در زبان و از طریق زبان ایجاد می گردد، زیرا خیلی ساده باید گفت که هیچ چیز(نه توسل به سوژه<sup>۶</sup> استعلایی کانتی، یا به مفاهیم ماتقدم و پیشینی کانتی، نه حقایق بدیهی، شهودهای آغازین، واقعیات تجربی، و نه هیچ چیز دیگری) وجود ندارد که بتواند نقطه امتیازی و رای نمایش بازنمایی های گفتمانی ارائه دهد. البته اشارات و مفاهیم ضمنی فلسفی زیادی در پیوند با این نظریه درباره زبان (یا گفتمان) به مثابه افق مطلق فهم پذیری برای اندیشه و شناخت بطور عام وجود دارد.

این نکته در واقع همان چیزی است که آثار بنونیسته را از آثار جی. ال. آستین<sup>۸</sup> جدا می کند، البته در آثار آستین نیز دغدغه های مشابهی بابت انواع وجوه زبانی - کرداری یا وجه کنش کلامی<sup>۹</sup> که از سوی موارد متعددی از گفتمان روزمره ارائه می شود، به چشم می خورد. نکته در خور توجه این است که همانطور که بسیاری از اساتید خبره پسا ساختگرا نظیر شوشانا فلمن Shoshana Felman<sup>۱۰</sup> گفته اند، نظریه آستین نیز خود در معرض انواع مختلف لغزش ها و خطاهای زبانی - کاربردی (پراگماتیستی)، نشانه گیری غلط، و بازگردهای ناخودآگاه سرکوب شده زبانی قرار دارد. لیکن این بیقاعدگی ها anomalies را باید به گونه ای بسیار زیرکانه از سبک صحبت واقعی و متعارف که آستین آن را در قالب 'زبان عادی' محفوظ نگه داشته است، جدا ساخت. بنونیسته در باره فرهنگ اندیشگی یا فرهنگ روشنفکری کاملاً متفاوتی می نویسد: فرهنگی که بطور سنتی بیشترین تاکید را برای مفاهیم و قابلیت های دکارتی نظیر سیستم، روش و خود فهمی یا خود شناسی صریح قبایل است. بنا براین روش کار وی - در ایجاد روزنه ای (گشتاور لغزش یا پارگی) بین فاعل شناساگر خود متصرف موجود در 'می اندیشم، پس هستم' دکارتی و فاعل شناساگر مورد نظر در تعبیر نظری - گفتمانی ایجاد 'موضعی' ضمیرواره که در مسیر بی پایانی از دال به دال عمل می کند - روشی بسیار بر انگیزاننده و مهیج است.

این، دست کم روایت پسا ساختگرایان از آراء و نظریات بنونیسته است، که مایلند هر گونه قطعیت یا احکام جازم فلسفی (یا ادعاهای بنیادگرایانه درباره حقیقت) از زمان دکارت تا عصر حاضر را منتفی سازند. لذا این تصور که اندیشیدن می تواند به فهم دقیق و شفاف مورد نظر عقل 'واژه محور' logocentrist دست پیدا کند، یکی از بدیهی ترین توهمات عصر است، گرچه توهمی است که عمیقاً با کل پروژه 'متافیزیک غرب' پیوند

خورده است. در زبان بنویسته خطا را می توان به صورت ناکامی در تمیز بین سطوح دو گانه گفتمان تشخیص داد: یعنی به ترتیب سطوح مربوط به 'سوزۀ تصریح شده' subject of the enunciated و 'سوزۀ تصریح گری' subject of the enunciation.

از این رو وقتی دکارت 'می اندیشم، پس هستم' را بعنوان زمینه قطعی و بی چون و چرای شناخت ارائه میدهد - آخرین ملجأ در برابر هرگونه تهدیدات ناشی از شک معرفت شناختی - این کار را تنها می تواند از طریق اجرای آن چه که به تردستی و مهارت کلامی یا بلاغی منجر می شود، انجام دهد، یعنی پاره گفتاری که در صدد از میان برداشتن یا حذف تمایزی است بین 'من'ی که می اندیشد، و 'من'ی که فاعل - مفعول تامل خود محسوب می شود. در این صورت پسا ساختگرایان خواهند گفت که پروژه دکارتی ضرورتاً به جایی نمی رسد و ناکام میماند. زیرا این پروژه سبب ایجاد نوعی 'شک و تردید' یا 'سرگردانی زبانی' linguistic aporias<sup>۱۲</sup> می گردد که قادر به جذب یا کنترل و مهار آن نیست. این نکته در خصوص آن دسته از فلسفه های بعدی از کانت تا هوسرل<sup>۱۳</sup> - که بیانگر روایت هایی درباره سوزۀ استعمالی بعنوان نمونه اعلا و ملاک سنجش و داوری حقیقت هستند - نیز صدق می کند.

از این رو طی دهه های اخیر سیل عظیمی از آثار نظری - در حاشیه بین فلسفه و روانکاوی - تدوین و عرضه شده اند که عمدتاً از سوی نظریه پردازان ادبی صورت گرفته اند. البته روانکاوی با الهام از آموزه های یکی از برجسته ترین کارورزان خود یعنی ژاک لاکان<sup>۱۴</sup>، نوعی چرخش پساساختگرای در پیش گرفته است. برای این شیوه تفکر - به زبان محاوره ای همان شیوه تفکر فروید<sup>۱۵</sup> - هیچ راهی برای نیل به 'ناخودآگاه' وجود ندارد، جز از طریق گفتمان بین روانکاو (تحلیل گر) و بیمار، گفتمانی که انواع مختلف مخدوش سازی ها، جانشین سازی ها، و جابه جایی های زبانی ویژگی شاخص سرشت انتقالی آن محسوب می شوند. وانگهی با مورد توجه قرار دادن و بررسی دقیق گشتاورهای عارضی در آثار فروید که در آن 'عاملیت حرف' (یا 'منطق' منحرف دال) موجب گسست و پیچیده شدن پروژه وی می شود، بهتر می توان به مطالعه و بررسی آثار وی پرداخت. اگر 'ناخودآگاه'، به تعبیر لاکان، در واقع از 'ساختاری همانند زبان' برخوردار باشد، در آن صورت بینش ها و دیدگاههای زبان شناسی - بویژه بینش های ملهم از آثار متفکران ساختارگرا نظیر سوسور و یا کوپسن<sup>۱۶</sup> - برای مطالعاتی که مقتضیات متن فرویدی را در نظر می گیرند ولی تحت تاثیر انواع مختلف ارزیابی های خام یا اسرار آمیز قرار نمی

گیرند، ضروری و اجتناب ناپذیر می نمایند. این امر ممکن است مستلزم وجود میزان معینی از آزادی عمل معنایی یا گستردگی واژگانی باشد، زیرا وقتی لاکان می گوید: فروید تعابیری چون تراکم<sup>۱۶</sup> 'condensaion' و 'جابه جایی' displacement را از گفتمان ماشینواره رایج در عصر خود اقتباس کرده است، ولی اکنون - پس از یاکوبسن - ما باید یکی را استعاره<sup>۱۷</sup> و دیگری را کنایه<sup>۱۸</sup> بنامیم، فی الواقع با بیان این نکته و از این طریق سعی در بازگرداندن ناخودآگاه به شکل اصلی و مناسب آن بعنوان حوزه سائق ها drives و مبادلات مجازی را دارد. بدین ترتیب استعاره بصورت وجهی از پرداخت رویا dream-work یا فرایند تجدید نظر ثانویه - در میاید که از طریق آن یک دال جانشین دال دیگر می شود، یا طی آن معانی متعدد در قالب یک تصویر، یک نشانه، یا یک عارضه واحد متراکم و متمرکز می شوند (تعیین چند جانبه)<sup>۱۸</sup>. و کنایه نه تنها به جای 'جابه جایی' - مسیر بی پایان حرکت و عمل از دال به دال - می نشیند، بلکه به جای میل یا خواسته desire نیز قرار می گیرد. البته تا زمانی که این تمایل بیانگر نوعی عدم کارایی، عدم تحقق یا نقص غیرقابل جبرانی باشد که وی آن را با مفهوم 'خط حائل' سوسوری بین دال و مدلول یکی می گیرد. زیرا میل یا خواسته از طریق بسط و گسترش در قالب آن دسته از ساختارهای گفتمان - ساختارهای گشتاری و انتقالی با معانی تقلیل یافته و به تعویق افتاده - که مانع انطباق آن با مفعول آن در لحظه تعادل تحقق یافته می گردند، کاملاً از نیازهای مستقیم (غریزی یا فیزیکی) متمایز شده است.

بنابراین به عقیده لاکان با کمال نومییدی و تاسف باید گفت اگر روانکاوی را در برابر معیارهای اندیشه حقیقت جوی روشنگری مسئول و پاسخگو بدانیم، در اشتباه خواهیم بود. این در واقع ابهام محض متن فرویدی - مقاومت آن در برابر هر نوع برخورد تفسیری صریح و روشن - است که لاکان آن را تعدیه کننده حقیقت می داند. مگر 'حقیقتی' که به ندرت بتوان آن را در قالب تعابیر و اصطلاحات مفهومی یا 'عقلانی' - گفتمانی بیان نمود. نیز به همین دلیل است (اگر چه عده ای ممکن است آن را مطالعه ای نوعدوستانه تلقی کنند) که متون و آثار لاکان از مسیر خود خارج می شوند تا برای تمام کسانی که به امید کشف راهی ساده جهت دسترسی به بیکره زبانی فرویدی به آنها رجوع می کنند، موانع نحوی و سبکی ایجاد کنند. برعکس این دسترسی در همه جا با ممانعت سبکی رو به روست که دشواری ها و مشکلاتی را به صورت اصل اساسی در پی دارد، یا آشفتگی را به مثابه سپری در برابر ملزومات و نیازمندی های عقل سلیم صریح و بی تکلف تلقی می

کند. همچنین باید گفت که این دکارت است که غالباً بعنوان اندیشمندی مطرح است که برای نخستین بار فلسفه را خارج از چارچوب پویش فریبده آن برای دست یافتن به آراء و عقاید روشن و صریح طرح و تدوین کرد. لیکن لاکان معتقد است که روانکاوی نیز همینقدر که در بردارنده آرمان خیالی خود فهمی محض و ممانعت نشده باشد، همین مسیر را پیموده است، یعنی نقطه پایانی بفرایند درمان هنگامی که هرگونه مقاومتی از این دست تضعیف می شود و سوژه به درک کامل انگیزه، سائق ها، امیال و منویات خود (که تا کنون یا سرکوب شده اند، یا تعالی یافته اند) نائل می شود. لاکان هم خشن ترین جدلیات و هم کاربست سبک خود را که هیچگونه امتیازی برای استبداد روشن بینی قایل نیست، متوجه این ارتداد می سازد، ارتدادی که وی آن را با روانشناسی من آمریکایی American ego-psychology مرتبط می داند.

برخی از فلاسفه - و از همه مهم تر و برجسته تر یورگن هابرماس - نه تنها این برداشت و تفسیر لاکانی از فروید، بلکه کل پروژه پساساختگرایی را نیز که برداشت مذکور بخش مهمی از آن بشمار می رود، رد کرده اند. هابرماس در یکی از نخستین آثار خود 'شناخت و علائق انسانی' (۱۹۶۸) به دفاع از روانکاوی در برابر اتهام 'خرد ستیزی' که غالباً علیه آن مطرح می شد، برخاست: فروید، بر خلاف آنچه که مشهور است متفکری است که قطعاً به سنت روشنگری تعلق دارد، یا در زمره کسانی - از کانت تا هوسرل - است که در صدد حمایت و پشتیبانی از 'گفتمان فلسفی مدرنیته' در مواجهه با انواع تهدیدها از سوی شکاکان و مخالفانی نظیر نیچه، بر آمده اند. البته هابرماس در آن ایام هنوز موضع صریح ضدیت خود با پساساختگرایی و علیه جریان های متحد تفکر ضد روشنگری را در پیش نگرفته بود. لیکن کاملاً روشن است که وی قاعده معروف فروید - 'جایی که نهاد Id وجود داشته باشد، من ego نیز وجود خواهد داشت' - را به گونه ای اغراق آمیز مغایر با آموزه های لاکان میدانند. بر این اساس عبارت مذکور را در بهترین حالت میتوان به عنوان روایتی از این شعار کانتی دانست که 'شهامت فکر کردن برای خود را داشته باشید' sapere aude، به عبارت دیگر به عنوان توسل به ارزش های عقل و شناخت رهایی بخش در حوزه خصوصی و همینطور حوزه عمومی سیاسی. از اینرو به نظر هابرماس رسالت روانکاوی عبارت است از دادن آگاهی هوشمندانه و تاملی به سوژه درباره آن دسته از خاطرات، یادها، انگیزه ها و سائق های سرکوب شده یا تعالی یافته ای که در غیر این صورت در برابر آن خواهند ایستاد، مادامی که نظریه های فروید بتوانند مدعی

اعتبار فکری یا قدرت درمانی باشند، آنها را باید برگرفته از سنت واحد نقد ایده نولوژی روشنگرانه دانست، سنتی که هابرماس منابع آن را با منافع دموکراسی مشارکتی اصیل مبتنی بر ارزش های تبادل محاوره ای آزاد یکی می داند.

از پاسخ لاکان به پرسش مشهوری که فروید در عنوان مقاله خود تحلیل پایان پذیر یا پایان ناپذیر؟ طرح کرده بود، چیز چندان زیادی عاید نمی گردد. از دیدگاه لاکانی هیچ نقطه پایانی برای انحرافات دال ناخودآگاه وجود ندارد، یعنی راهی که زبان یا گفتمان میل و خواسته برای همیشه در زنجیره ای کنایی یا مجازی در پیش گرفته است که طی آن حقیقت به گونه ای محض به صورت پنداشته تخیل "figment of the imaginary" در می آید، کارکرد یا رسالتی که ارزش حقیقی آن را نمی توان تعیین کرد، مگر در ارتباط با موضع این یا آن سوژه موقت و گذرا، نظیر مطالب حذف شده در داستان ادگار آلن پو که لاکان آن را نوعی میزانشن [صحنه آرایبی] استعاری برای مواجهه روانکاوانه تلقی می کند. اینها پیچیدگی های انتقال<sup>۲۰</sup> و ضد انتقال - تبادل دو طرفه نقش های نمادین<sup>۲۱</sup> بین بیمار و روانکاو - بشمار می روند، و باید گفت که هیچ کس نمی تواند به موقعیت ممتازی که روان شناسان "من" و دیگر روایتگران حقیقت فرویدی در ذهن مجسم کرده اند، دست پیدا کند. به عقیده لاکان اینان همانند دکارت قربانیان شناخت غلطی هستند که تاثیر آن دقیقاً حفظ و ابقاء امیدهای فریبنده "من" برای حاکم ساختن عقل در خانه خود است. جای تعجب نیست که هابرماس در آثار اخیر تر خود کل این گفتمان پسا ساختگرا را آماج حملات خود قرار داده است، البته به عنوان گونه ای از خردستیزی نیچه ای واپسین دمان که با چرخش محافظه کارانه عمیقی علیه ادعاهای حقیقت نقد روشنگرانه پیوند دارد. پیروان مکتب لاکان با اظهار تأسف بابت وابستگی وی به گفتمان کهنه عقل، روشنگری و حقیقت در مقام پاسخ به این حمله بر آمده اند، گفتمانی که به زعم آنان ریطوریکا و لفاظی های لیبرال مآبانه آن، میل به قدرت یابی یا اراده معطوف به کسب قدرت مستبدانه علیه زبان، آرزو، و هر آنچه را که موجب تضعیف قوه فاعله عقلانی مطمئن به خود می گردد، از نظرها پنهان می سازد.

تصور ایجاد هر گونه روابط حسنه و نزدیکی بین کسانی چون هابرماس که از ارزش های تفکر انتقادی و رهایی بخش حمایت می کنند، و کسانی دیگر (منجمله پست مدرنیست ها و پسا ساختگرایان) که ارزش های مذکور را چیزی جز جاذبه های فریبنده خیالی یا منسوخ در گفتمان فلسفی مدرنیته نمی دانند، بسیار دشوار است. البته خود



هابرماس نیز علیرغم آنکه در جهت تصدیق و اذعان به نیروی استدلال شالوده ستیزی - که در آثار اخیر وی کاملاً مشهود است - بسیار پیش رفته است، لیکن حداقل برخی از حوزه های مربوط به زمینه های برین کانتی را که در اثری نظیر شناخت و علائق انسانی به عنوان حوزه مورد علاقه خود مشخص ساخته بود، کنار می گذارد. نتیجه این امر روایتی از چرخش زبانی گسترده اخیر است. استمداد و توسل به زبان به مثابه افق غایی فهم پذیری، یا انکار اینکه میتوانیم به شناختی غیر از آنچه که از طریق گفتمان ها، بازی های زبانی، نظام های دال و مدلول، ساختارهای بازنمایی و امثالهم به ما داده می شود، دست پیدا کنیم. هابرماس ارزیابی کاملی از این استدلال ها و مباحثات به عمل آورده و در قالب تعبیری برگرفته از فلسفه کنش کلامی و نظریه کنش تفاهمی<sup>۲۲</sup> که متمایز از دغدغه های روش شناختی موجود در آثار اولیه وی بشمار می روند، به باز توصیف پروژه خود پرداخته است. لیکن وی این ایده پراگماتیستی - پست مدرن را که گفتمان بطور کلی تمامی مسیر را از نظر پنهان می سازد، و نیز این ادعا را که در نهایت این سخن یا ریطوریکاست (نه عقل) که به حساب می آید، رد می کند. زیرا تنها معیار برای یک استدلال قوی، معتبر و مجاب کننده میزان تناسب و هماهنگی آن با برخی بازی های زبانی موجود یا با اشکال فرهنگی زندگی است. این قبیل آراء، و نظریات به لحاظ فلسفی و شکسته به حساب می آیند و بیانگر رأی عدم اعتماد به صلاحیت اندیشه در انتقاد از آراء و عقاید غلط، در تمیز ادعاهای صدق معتبر از غیر معتبر، و در تجزیه و تحلیل علل - علل روان شناختی یا اجتماعی - بشمار می روند، و انواع مختلفی از تعصب، خود فریبی، جهل، یا دگماتیسم عقل سلیم را در پی دارند. واتکمی نظریات مذکور همینقدر که موجب ارائه و گسترش برنامه های محافظه کارانه درباره ارزش ها و نگرش های راکد مبتنی بر اجماع شوند یا موجب ارائه نوعی کیش پایان ایدئولوژی شوند که حقیقت را با آنچه که (فعلاً و بطور مشروط) از نظر عقیده، خوب محسوب می شود، یکی و برابر می گیرد - به لحاظ سیاسی و اخلاقی نیز مضر و مخرب بشمار می آیند.

به همین دلیل هابرماس پروژه خود را نظریه کاربرد زبانی استعلایی<sup>۲۳</sup> *transcendental pragmatics* توصیف می کند، نظریه ای که جا برای انتقاد از ارزش های موجود بر اساس دیدگاه وضعیت کلامی مطلوب باز می گذارد، نظریه ای سامان بخش و تنظیم کننده (به مفهوم کانتی آن) درباره آنچه که ما در مقام اعضای مشارکت کننده یک جامعه دمکراتیک آزاد و باز، می توانیم و باید در اشتیاق رسیدن به آن باشیم. زیرا نکته

بدیهی این است که هر گونه اجماع (غیر رسمی و عملی) رایج همواره میتواند در معرض انواع فشارها و تاثیرات خدشه ساز و تحریف گر قرار بگیرد، برای مثال از طریق اعمال و کارکردهای سانسور دولتی، تدابیر و تمهیدات مطبوعاتی، اعمال جهتگیری ها و تعصبات از طریق رسانه ها، محرومیت ها و تبعیض های آموزشی، عدم دسترسی یکسان و برابر به منابع اطلاعاتی مربوطه و امثالهم. بنابراین چیزی که هابرماس خواهان حفظ آن است - چیزی که وی را قاطعانه در مخالفت با خرد رایج پراگماتیستی - پست مدرن قرار میدهد - درک انتقادی از عواملی است که برای خنثی کردن اشتیاق همگانی برای نیل به حوزه عمومی عقول، انگیزه ها، منافع، و ارزش های قابل مفاهمه آزاد دست به دست هم می دهند. این موضوعات همچنین به قلمرو مناقشه فلسفی غامض و مبهم نیز محدود نیستند. زیرا بلافاصله ممکن است این مسئله رخ دهد - همانند تغییرات اخیر در ارتباط با مضمون پساایدئولوژیک 'نظم نوین جهانی' - که شایعه موجود اعتقاد همگانی فی المثل به فضایل 'دمکراسی لیبرال' سبک آمریکایی تنها در سطح ارزش صوری و اسمی آن در نظر گرفته شود، بدون آنکه در خصوص شکاف تندی که بین لفاظی، سخن پردازی و واقعیت وجود دارد، یا در خصوص نتایج عملی سیاست آمریکا در حوزه های داخلی و ژئوپلیتیک کمترین تردید یا سوالی در اذهان بر انگیزد. فلسفه تنها با حفظ این تمایزات می تواند از عهده رسالت اجتماعی و اخلاقی خود برآید، به عبارت دیگر تعهدات آن به انتقاد از ارزش های اجماعی، ولو این ارزش ها ملجا کسی باشند یا توجیه گر علایق و منافع غیر انسانی کسی دیگر. هابرماس تا این حد - و به رغم امتیازاتی که به شالوده ستیزی می دهد - ایمان خود به گفتمان اندیشه یا تفکر رهایی بخش روشنگرانه یا انتقادی را همچنان حفظ می کند، پروژه ای که اصل اساسی و محوری کانتی آن عبارت است از اعمال عقل علیه خودپنداری های فریبنده و سخن پردازی های عصر.

- Coulthard, M. 1977: *An Introduction to Discourse Analysis* (London: Longman).
- Coupland, Nikolas, ed. 1987: *Styles of Discourse* (London: Croom Helm).
- Foucault, Michel 1972: *The Archaeology of Knowledge* (London: Tavistock).
- Habermas, Jurgen 1981: *Knowledge and Human Interests*, tr. J.J. Shapiro, (London: Heinemann).
- (1979): *Communication and the Evolution of Society*, tr. T. McCarthy, (London: Heinemann).
- (1987): *The Philosophical Discourse of Modernity*, tr. F. Lawrence, (Cambridge: Polity Press)
- Halliday, M. A. K. 1978: *Language as Social Semiotic*, (London : Edward Arnold)
- Lacan, Jacques 1977: *Ecrits: A Selection*, tr. A. Sheridan, (London: Hogarth Press).
- ..... (1978): *The Language of the Self: The Function of Language in psychoanalysis*, ed. & tr. A. Wilden (Baltimore: Johns Hopkins University Press).
- MacDonell, D. 1986: *Theories of Discourse: An Introduction*, (Oxford & N. Y.: Blackwell)
- Van Dijk, T. A. 1985: *Handbook of Discourse Analysis*, 4 vols. (London: Academic Press)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی

مقاله حاضر ترجمه ای است از:

Christopher Norris, "Discourse", in Michael Payne (ed.), "Blackwell Companion to the Cultural and Critical Theory" (Oxford UK & Cambridge USA: Blackwell, 1997) pp. 140 - 15

**Emile Benveniste** (۱۹۰۲-۱۹۷۶) زبان شناس فرانسوی، شهرت عمده وی بابت ترکیب خلاقه زبان شناسی تاریخی یا مکتب ساختارگرایان است که باعث بسط و گسترش زبان شناسی در حوزه نظریه فرهنگی شده است. از جمله آثار معروف وی یکی "مسائل زبانشناسی عمومی" (۱۹۶۶) و دیگری زبان هند و اروپایی و جامعه است، که در آنها می توان اختلاف وی با فردینان دو سوسور را مشاهده نمود. وی این اصل سوسوری را قبول نداشت که ماهیت و سرشت نشانه زبانی امری قراردادی و دلخواهی است. بنویسنده همچنین با تأکید بر گوینده زبان، در برابر این گرایش در زبان شناسی که زبان را صرفاً نظامی صوری تلقی می کند به مخالفت برخاست. از اینرو آثار وی بر نشانه شناسی ژولیا کریستوا و تلاش های وی برای نزدیک ساختن زبان شناسی و روانکاوی تأثیر شگرفی بر جای نهاد. م.

**Deictics**، اشارات یا شاخص های انتقالی؛ اشاره به مواردی دارند که مرجع آنها متغیر است. برای مثال واژه [ضمیر] این می تواند برای نشان دادن یا مشخص ساختن چیزی نزدیک به گوینده، یا برای ارجاع به چیزی که بیشتر بدان اشاره یا از آن صحبت شده بود، یا برای ارجاع به خود متن بکار رود. البته نحوه ارتباط موارد کاربرد سه گانه فوق این واژه با یکدیگر هنوز چندان روشن نیست. یاکوبسن ابتدا از تعبیر انتقال دهنده **shifter** استفاده نمود. در حال حاضر تعبیر شاخص یا اشارات **deictics** کاربرد وسیع تری پیدا کرده است. عناصر اشارات کاربرد زیادی در تحلیل متن و تحلیل گفتمان دارند و نظریه پردازان ادبی استفاده زیادی از آنها می کنند. م.

فرینان دو سوسور با ارائه دستور زبان همگانی یا عمومی دانش جدیدی را بنا نهاد که آنرا "زبان شناسی عمومی" نامید، و عده ای آنرا بررسی و توصیف علمی زبان نیز گفته و آن را در شمار علوم تجربی قرار داده اند. با توجه به اینکه هدف اصلی هر پژوهشی در زبان شناسی عمومی کشف تمام یا بخش هایی از ساختار کلی زبان است، به این رشته علمی از همان آغاز زبانشناسی ساختاری نیز گفته اند.

بعضاً برداشت های نادرستی از اصطلاح زبان شناسی ساختاری وجود دارد، زیرا باید تأکید نمود که زبان شناسی ساختاری به طور کلی به شاخه مستقلی از مکتب زبان شناسی دلالت ندارد، و کل علم زبان شناسی از زمان سوسور تا به امروز ساختاری تلقی می شود. زیرا زبان شناسی ساختاری صرفاً به معنای آن است که زبان نظام قاعده مند و طرح داری است که از عناصر به هم پیوسته ای تشکیل شده است، نه از مجموعه ای از فقرات مستقل، منفرد و پراکنده. مکتب زبان شناسی ساختاری یا توصیفی طی سال های ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۹ با تلاش زبان شناسانی چون لئونارد بلومفیلد، ادوارد سائپر، چارلز فریزر و دیگران به رشد و بالندگی خود رسید. این افراد سعی داشتند تا اصل علمی مشاهده را با جدیت تمام در مطالعه زبان های انسانی نیز بکار بینند. لذا وظیفه زبان شناسی را توصیف زبان های انسانی و شناسایی ویژگی های ساختاری این زبان های می دانستند. به همین دلیل همواره بر آن بودند تا به روشی دست یابند که به کمک آن بتوانند به کنه حقایق و واقعیت زبان پی ببرند بر اساس زبان تحقیقات بلومفیلد، زبان شناسی ساختاری چیزی نیست جز روشی فنی برای رسیدن از آواها به طرح های گویایی، از

گفتار به زبان، این برداشت بلومفیلد یعنی نظام مند، قاعده مند، و ملموح دار بودن زبان بزرگترین سهم وی در تدوین و قوام نظریهٔ زبان شناسی ساختاری است.

نکتهٔ آخر اینکه اندیشه های سوسور و تحلیل های او دربارهٔ ساخت زبان بر اکثر مکاتب زبان شناسی به ویژه بر مکتب ساختگرایی آمریکا بیشترین تأثیر را به جای گذاشته است. در دستور زبان ساختاری نیز از روابط جانشینی *paradigmatic* و روابط همنشینی *syntagmatic* که سوسور مطرح کرده است، برای تشخیص عناصر زبان و نیز روابط آنها در زنجیرهٔ گفتار استفاده می شود. م.

**Sign** سه تعریف می توان از نشانه (رأه داد: الف) چیزی که به جای چیز دیگری می نشیند، ب) رابطه بین چیزی با چیز دیگر، و ج) دریافت (یا عدم درک) رابطه ای بین چیزی با چیز دیگر. در تعریف نخست، نشانه به جای چیزی می نشیند که غایب است، گذشته است، یا هنوز نیامده و قرار است که بیاید (مانند نشانه ها و خبرهای بد دربارهٔ وقوع طوفان یا حادثه ای طبیعی یا...)، در تعریف دوم، نشانه و چیزی که نشانه به آن دلالت دارد، از یک سو رابطهٔ دوگانه ای را می سازند (نظیر آنچه که در آثار کارل فن لینه (۱۷۰۷-۷۸) طبیعی دان بزرگ سوئدی و بنیانگذار علم گیاه شناسی جدید و تاریخ طبیعی - برای اطلاق نامی متفاوت به هر شیء مشخص در طبیعت دیده می شود)، یا از سوی دیگر، بنایه عقیدهٔ سوسور، رابطه ای کاملاً اختیاری و دلخواه را می سازند. تعریف سوم بیانگر رابطهٔ سه گانه نشانه [دال]، مدلول، و دریافت کننده است، که بهترین مورد آن را می توان در تقریر مشهور آگوستین در کتاب *آیین مسیحیت* دید. بد چکسور در کتاب *نظریهٔ نشانه ها در آیین مسیحیت سن آگوستین* می گوید نشانه چیزی است که سبب می شود تا ما دربارهٔ چیزی بوی تأثیری که خود آن چیز بر حواس ما می گذارد، بیندیشیم. چارلز اس. پیرس فیلسوف آمریکایی معتقد است که تمام اندیشه ها، اعتقادات و افکار جزء نشانه ها بشمار می روند.

مفهوم نشانه برغم اهمیت اساسی در کلیه نظریه های زبان به ویژه برای علم نشانه شناسی *semiotics* و معنا شناسی *semantics*، متأسفانه مفهومی کاملاً بی ثبات، ناپایدار و مبهم است. واژهٔ نشانه که معمولاً گفته می شود ناظر به عنصر ارتباط دیناری یا بصری است، به نظر سوسور دقیقاً به تصاویر شنیداری یا سمعی و صوتی باز می گردد، که دست کم نوعی نقیض گوئی است، و در بهترین حالت واژه ای است با معانی چند گانه و متقارن که حتی دقیق ترین مفسران آراء سوسور را نیز فریب نمی دهد. وجود مواردی از این دست در درس هایی در زبان شناسی عمومی سوسور سبب شد تا زاک در پهل نوعی تعصب آوا محوری یا صوت محوری *Phonocentric* در آراء سوسور کشف کند. به طوری که سوسور با آنکه به آن هر گونه نوشتن یا متون نوشتاری را به مثابه دخالت و فضولی در زبان گفتاری تحقیر می کرد و در نهایت منکر هر گونه ارزش برای متون نوشتاری می شد، بر عکس، بیش از تحقیق درینا دربارهٔ سوسور و مفهوم نشانه، زاک لاکان، آراء و دیدگاههای سوسور و نیز مفهوم نشانه مورد نظر وی را برای نظریه روانکاو بسیار مناسب تشخیص داده بود و در پژوهش از نظریات سوسور و مفهوم نشانه استفاده های بسیاری نمود. لوئیز بلمزلف، زبان شناس دانمارکی نیز با این استدلال که واحدهای زبانی نه اصواتند و نه معانی، بلکه هماهنگی یا رابطهٔ متقابل میان این دو بشمار می روند، به بسط و گسترش این عقیدهٔ سوسور پرداخت که زبان، نظام (سیستم) یا ساختار صورت ها [اعراض] است نه جوهرها [ذوات]. به اعتقاد لاکان نشانه ها نه به گونه ای منفرد و واحد بلکه به صورت زنجیره ها و حلقه های دلالت گر [دال] ظاهر می شوند. علاوه بر این وی ظاهراً بر خلاف سوسور عقیده دارد که این خود دال است که مدلول را خلق می کند.

دریفا به تاسی از لاکان و پلمزلف با رجوع به نظریه نشانه سوسور نوعی تناقض بین ارادی بودن نشانه و نقش ثانویه و وابسته یا مهیب نوشتار در ارتباط با گفتار پیدا نمود. طرح دریفا برای تدوین علمی درباره نوشتار یعنی علم نشانه شناسی خط *grammatology* و استدلال وی مبنی بر اینکه نشانه نیز همانند دیگر ساختارها و نظام های انسانی در معرض ساخت شکنی قرار دارد، یکی از جدی ترین و قوی ترین نقدهایی است که درباره نشانه به عنوان یکی از عناصر پایدار و واحد اساسی زبان، صورت گرفته است.

<sup>۵</sup> Parole، گفتار یا زبان گفتاری که معمولاً به صورت دوگانه همراه با زبان بکار می رود؛ زبان / گفتار، langue/parole و بیشتر در مکتب ساختارگرایی کاربرد دارد و از آثار سوسور اقتباس شده است.

langue در واقع کلیت انتزاعی زبان language ی است که در دسترس یک جامعه زبانی قرار دارد parole یا گفتار عبارت است از استفاده عینی و عملی از کلیت مذکور در شکل گفته ها و پاره گفته های utterance فردی. سوسور parole و langue را موضوعی مناسبی برای تحلیل زبانی می داند.

<sup>۶</sup> Subject [ سوژه، فاعل شناساگر]: خاستگاه این واژه که در تمامی رشته های علوم انسانی و علوم اجتماعی کاربرد وسیعی دارد، تا حدود زیادی مبهم است، ولی می توان ریشه آنرا نزد کانت یا حتی دکارت ردیابی کرد. در کاربردهای معاصر، این اصطلاح در واقع کنشی است در برابر برتری جویی یا امتیاز دادن به مفهوم خود [self] در تفکر اومانیستی این برداشت تا حدودی حاصل کار لاکان و آلتوسر است. لاکان سوژه را کاملاً متمایز از مفهوم من [ego] می داند. آلتوسر نیز به بررسی این نکته می پردازد که چگونه انسان ها تحت تاثیر ایده نولوژی به سوژه تبدیل می شوند. گرایش عام موجود در نظریه اجتماعی نیز سوژه را به مثابه نتایج و تأثیرات ساختار تلقی می کند نه منشأ آن. سوژه خود صحبت نمی کند و خاستگاه معنی نیست، بلکه توسط قانون و فرهنگ صحبت می شود. ابهام و نامشخص بودن مفهوم سوژه بیانگر چیزهایی از خلاقیت، جاذبه و بارآوری آن است. این اصطلاح هم یک واژه نحوی و گرامری است، هم یک اصطلاح سیاسی - حقوقی، مثلاً در عبارت British Subject [تبعه بریتانیا] هم میتواند فعال باشد (فاعل، سوژه ...) و هم میتواند مفعول (تابع) باشد.

<sup>۷</sup> جان لانگشا و استین John Langshaw Austin (۱۹۶۰-۱۹۱۱)، فیلسوف و زبان شناس انگلیسی از سال ۱۹۵۲ تا پایان عمر کرسی تدریس فلسفه اخلاق در دانشگاه آکسفورد را عهده دار بود. وی آثار تألیفی و چاپ شده اندکی دارد (۷ مقاله در طول حیات خود). با این حال نام وی مترادف با رویکردی در فلسفه بود که بر توجه دقیق به کاربرد زبان عادی تاکید دارد. این رویکرد فلسفی بعضاً به فلسفه آکسفوردی نیز موسوم است. بسیاری از فلاسفه نظیر برتراند راسل و ای. جی. ایپر فلسفه وی را جز لفاظی و بازی با کلمات نمی دانستند و آنرا بیش یا افتاده و کم اهمیت تلقی می کردند. علاقه وی به زبان و کاربرد آن در فلسفه ناشی از توجه وی به ماهیت جهان و سرشت و کردار انسان بود. وی معتقد بود که زبان را می توان برای تحقق بخشیدن، اندیشه به خدمت گرفت. به عقیده وی در خصوص کاربردهای معمولی زبان خود نباید بر اساس محدودیت های جزم گرایانه اصول و نظریات عام منبعت از دیگر مطالعات، به تحقیق پردازیم. وی می گوید اگر حقیقت واحدی را توانسته باشد از طریق مطالعات خود کشف کرده باشد، این است که کلمات عادی ما از نظر کاربرد بسیار جزیی و کم اهمیتند و کاربردها و تمایزات زبان به مراتب بیش از آن چیزی است که فلاسفه گفته اند. استین بر خلاف بسیاری از فلاسفه برای مطالعه زبان عادی اهمیت زیادی قایل بود و آنرا برای فلسفه حیاتی می دانست زیرا وظیفه و موضوع اصلی مورد مطالعه آن را روشن می سازد. روش تحقیق استین که آنرا «پدیدار شناسی زبان» می نامید شامل مراحل زیر است:

(۱) انتخاب یک حوزه گفتمان (۲) جمع آوری واژگان و دایره کامل لغات، عبارات و اصطلاحات این حوزه (۳) ارائه

نمونه هایی از استفاده های صحیح و استفاده های غلط از این اطلاعات (۴) ارزیابی تعابیر، اصطلاحات، واژه ها و کلمات مورد نظر (۵) مقایسه این ارزیابی با اظهارات فلاسفه (۶) بررسی استدلال های فلسفه سنتی در ظل نتایج مذکور (۷) رجوع مجدد به مورد اول یعنی انتخاب حوزه گفتمان.

آستین روش خود را از نوع پژوهش تجربی می دانست و معتقد بود که در صدد اولویت دادن یا امتیاز قابل شدن برای کلام خاص این یا آن فرد نیست، بلکه علاقمند است بفهمد که کجا، کی، و چرا افراد از کلمات، عبارات و اصطلاحات خاصی استفاده می کنند یا در استفاده از آنها تردید دارند و یا آستین در آثار خود در هم بافتگی و ارتباط متقابل زبان و کنش را آشکار نمود. وی همانند ویتگنشتاین به این دلیل به زبان عادی متوسل می شود که تأکید نماید آنچه را که ما می گوئیم در بستری معین و به گونه ای معنادار گفته می شود و توسط انسان ها به انسان ها گفته می شود.

<sup>۱</sup> **Speech-act theory** نظریه کنش کلامی: کنش کلامی، گفتار یا پاره گفته ای **utterance** است که تمام یا بخشی از یک عمل یا کنش را تشکیل می دهد. برای مثال در گفته یا نوشته "من با شما شرط می بندم که نوزادتان دختر است"، "من" وارد عمل شرط بندی شده است. شاخص ترین کنش های کلامی عبارتند از قبول دادن (قول و قرار) و عده وعید، هشدار، اخطار و نظایر آن.

این نظریه نخستین بار توسط جی. ال. آستین در سال های دهه ۱۹۳۰ ارائه شد. لیکن بعدها در سال ۱۹۵۵ آستین طی ۱۲ فقره سخنرانی درباره ویلیام جیمز در دانشگاه هاروارد آمریکا به شرح و بسط آن پرداخت. چاپ این سخنرانی ها در سال ۱۹۶۲ و به دنبال آن چاپ اثری از سوی جان سیرل **John Searle** فیلسوف و زبان شناس آمریکایی در سال ۱۹۶۹ تحت عنوان "کنش های کلامی: گفتاری در فلسفه زبان" که به بسط و تکامل بیشتر این نظریه پرداخته بود، سبب شد تا این نظریه مورد توجه زبان شناسان، فلاسفه، روان شناسان، و نظریه پردازان ادبی قرار بگیرد.

تأثیر این نظریه در مطالعات چند رشته ای کاربردی-زبانی، در آموزش زبان ارتباطی، و در برخی از نظریه های ادبی بسیار چشمگیر بود. دلیل اصلی جلب توجه بسیاری از متفکران غیر فیلسوف به نظریه مذکور این بود که آنان احساس نمودند بالاخره یک "فلسفه زبان طبیعی" پیدا شد که یا کاربرد عملی زبان روزمره سروکار دارد نه با صدق و کذب مجموعه محدودی از جملات ابلاغی و یا پاره گفته های اختراعی. در اواخر دهه ۱۹۳۰ که آستین تحقیق خود درباره مفهوم کلام به عنوان کنش را آغاز نمود، پوزیتیویست های منطقی به این باور تقلیل گرایانه دامن می زدند که هر گونه امید به بسط و گسترش شیوه های منطقی به حوزه های زبان طبیعی بیهوده و بیفایده است.

از سوی دیگر آستین ضمن مقابله با تقلیل گرایی پوزیتیویست ها به رد این "مغلفه توصیفی" پرداخت که "هدف هر جمله اخباری **declarative** توصیف صحیح و درست یک وضعیت - که به صدق می انجامد- یا توصیف غلط و نادرست یک وضعیت- که به کذب منتهی می شود- است." زیرا آستین معتقد بود که جملات اخباری زیادی وجود دارند که لزوماً جملات توصیفی نیستند، چیزی را توصیف نمی کنند، لذا طرح این سوال درباره آنها که آیا جملاتی صادق یا کاذب هستند، بی معناست. آستین این قبیل جملات را "جملات زبانی - کرداری" **performative** می نامد، و برای جملاتی که توصیف می کنند، عنوان "قطعی" **constative** را بکار می برد، و می گوید تنها جملات قطعی (جملات توصیفی) صادق یا کاذبند. جملات زبانی - کرداری (بسته به مناسب یا نامناسب بودن شرایط و وضعیتی که این جملات در آنها ادا می شوند) جملات مناسب و به موقع یا

جملاتی نامناسب و بیموقع بشمار می‌روند. این جملات واجد شرایط اقتضاء و مناسبت هستند، در حالیکه تنها جملات قطعی دارای شرایط صدق هستند.

در عین حال آستین به رغم ترسیم این تمایز، با ارائه موارد زیر به محض و زایل ساختن این تفکیک اقدام می‌کند: الف) جملات قطعی میتوانند نامناسب و بیموقع یا غیر مقتضی باشند، به این معنا که مفروضات و موارد کاربرد آنها قابل اجرا یا عملی نباشند. ب) جملات زبانی - کرداری می‌توانند کاذب باشند به این معنا که با واقعیات در تضاد باشند یا مغایر با واقعیات باشند. ج) هر گفته یا پاره گفتار در واقع یک کنش کلامی است. به این دلیل که گرچه نیاز به وجود فعل در آن نیست تا به کمک فعل مذکور آن کنش کلامی به مورد اجرا در آید، با اینحال آن کنش کلامی را می‌توان به صورت پاره گفته ای بسط داد که واجد چنین فعلی باشد. برای مثال پاره گفته "آتش" را در نظر بیاورید. [این پاره گفته فقط از یک واژه یا کلمه ساخته شده است، بدون آنکه دارای فعل باشد] پاره گفته مذکور می‌تواند به عنوان کنش کلامی هشدار یا اخطار عمل نماید، در آن صورت میتوان آن را به شکل صریح زیر بسط داد: "من به شما اخطار می‌کنم که [فلان جا] آتش سوزی رخ داده است."

بدین ترتیب با این استدلال هر پاره گفته قطعی قابل بسط به گزاره یا اظهاریه کنش کلامی است. زیرا هر پاره گفته می‌تواند با پیش مقدمه "من اظهار می‌کنم که" یا "من گزارش می‌دهم که" شروع شود لذا تعام رفتارهای زبانی را میتوان کنش کلامی به حساب آورد. هر پاره گفته علاوه بر محتوای گزاره ای خود، واجد نیروی خاصی است که باید آنرا رده بندی کرد.

جان سیرل فیلسوف و زبان شناس آمریکایی، برای اجراء کنش های کلامی خاص نوعی رده بندی بر اساس مجموعه ای از قواعد ارائه میکند. برای مثال قواعد مربوط به "قول دادن" مشخص می‌سازد که آنچه که قول داده شده بایستی: الف) کنشی مربوط به آینده باشد، ب) کنشی باشد که قول گیرنده مایل به وقوع یا عملی شدن و تحقق آن قول یا وعده باشد، ج) کنشی که به هر حال معلوم نیست که قول دهنده به آن وفا (عمل) نماید، د) لیکن کنشی است که وی خواهان انجام آن است (ه) و خود را به اجرا یا انجام چیزی که قول داده است، متعهد و پایبند می‌داند. البته سیرل قواعد دیگری نیز برای سایر کنش های کلامی ارائه می‌کند و در توضیح این نکته که چگونه گویندگان قادر به استفاده و درک کنش های کلامی غیر مستقیم هستند، به این قواعد ارجاع میدهد.

در بسیاری موارد نیز شکل کنش کلامی با کارکرد آن تضاد دارد. برای مثال چیزی که شبیه یک قول یا وعده است، ممکن است برای ما بیانگر نیرو یا معنا یا ماهیتی کاملاً متفاوت و حتی متضاد باشد، برای نمونه به این مثال توجه نمائید: "من قول می‌دهم در صورتی که دست به این عمل بزنی، تو را توقیف کنم." در این جمله، کنش کلامی "قول دادن" احتمالاً به معنای "اخطار" و "هشدار" است، ولی کاملاً بی‌دست که نمی‌تواند قول یا وعده مقتضی، مناسب و به موقعی باشد، زیرا یکی از قواعد قول دادن نقض شده است، چون که نباید قبول کنیم که "شوننده" توقیف شدن را بر توقیف شدن ترجیح نخواهد داد. از سوی دیگر می‌دانیم که کنش کلامی مذکور [قول دادن، در جمله فوق] یک اخطار است، زیرا یکی از قواعد اخطار یا هشدار در آن دیده می‌شود، یعنی این قاعده که چیزی که علیه آن هشدار داده شد، باید چیزی باشد که شنونده مایل به رخ دادن آن نباشد (توقیف شدن).

سیرل بر خلاف آستین مدعی است که نظریه معنا، یک نظریه کنش کلامی است، و برای جا انداختن یا مقبول نمایانن این ادعا، مجموعه قواعدی برای کنش های کلامی ارجاع دادن و پیش بینی کردن ارائه میدهد. البته در اینجا نیز با معضلات نظریه های سنتی حقیقت روبه رو می‌شویم، گرچه آستین و سیرل تا حدودی به



نوعی نظریه حقیقت معتقد بودند که بطور مشروط از معنای ادبی نشأت می گرفت. این وجه نظریه کنش کلامی در خارج از عرصه فلسفه بسیار مطرح بود، بطوری که می توان گفت که یکی از نتایج و تأثیرات این نظریه ممکن است به تاکید ناقص بر "چه چیزی" یک کنش کلامی معین بیانجامد: درک اینکه چه چیزی وعده (قول) داده شده است، همان اندازه مهم است که درک اینکه به هر حال وعده ای داده شده است. وانگهی مشخص نیست که پاره گفته هایی که گفتمان طبیعی را می سازند، عملاً با شرایط یا قواعد معینی منطبق باشند. دیدگاهها و نقطه نظرات مختلفی در این پاره وجود دارد؛ برخی ها شناسایی و تأیید کنش های کلامی را در گرو شناخت متقابل کنشگران از یکدیگر، از شرایط، و از گفتمان می دانند. لذا کنشگران چنین استنباط می کنند که در آثار و تحقیقات فلسفی درباره زبان و شناخت نگرش های گزاره ای نقش مهمی پیدا کرده اند.

دیدگاه رادیکال تری نیز معتقد است که بررسی یک گزاره مستقل از نیرو و یا برعکس، غیر ممکن است. بر اساس این دیدگاه، برای مثال، عمل شرط بندی را نمی توان از محتوای آن جدا ساخت. در مقابل، نگرش یا رفتار ابراز شده در پاره گفته ای به شکل من معتقدم که X [فلانی]، نگرش یا رفتاری مربوط به عقیده داشتن نیست، بلکه رفتار یا نگرش (و نه کنش) مربوط به عقیده داشتن به آن X [یا فلانی] است. در آن صورت معنی را نه به عنوان ویژگی خاص گزاره، بلکه به عنوان رابطه ای بین زمان، استفاده کننده از زمان، مجموعه شرایط و موقعیت ها، و پاره گفته تلقی خواهیم نمود.

شوشانا فلمن، نظریه پرداز ادبی آمریکایی که بطور جدی متأثر از لاکان است. وی در بررسی و نقد آثار هنری جیمز موفق به کشف نظریه انتقال لاکان گردید. همچنین در جریان نقد خود به جنبه های مختلف نهادهای تربیتی نیز توجه داشت و نظریه معلم در مقام سوژه ای که ملزم به دانستن است را مورد تاکید قرار می دهد. یک زوج از اصطلاحاتی که توسط بنونیسته ابلاغ شد، برای درک تمایز بین سوژه تصریح شده و سوژه تصریحی باید به یک پاره گفته انعکاسی اول شخص نظیر پاره گفته دکارت یعنی من می اندیشم، پس هستیم رجوع کنیم. در اینجا عمل اندیشیدن به گونه ای است که هر نوع تردید درباره وجود سوژه اندیشه گر را بر طرف می سازد. این امر یک تناقض منطقی در پی خواهد داشت: ناکامی در فهم نظم دقیق ضرورت که از فرض غیر قابل تردید و مسلم من می اندیشم به نتیجه وجودی من هستیم منتهی می شود. لیکن بسیاری از شارحان و ناقدان آراء دکارت معتقدند در سرشت اندیشه فی نفسه هیچ چیز وجود ندارد که جایگزین دیگر فرمول های منطقیاً معادل نظیر من راه می روم، پس هستیم یا تعبیر طنز آلود فریدون تنکابنی من بیکان دارم، پس هستیم را نفی کند. به عبارت دیگر هیچ بیوند مطلقه ای بین من اندیشم [cogito] و هستیم ergo sum وجود ندارد. ولی البته میتوان در پاسخ به این ایراد گفت که به هر حال نوعی تناقض بارز کاربردی - زبانی، نوعی امتناع زبانی یا گفتمانی در گفتار یا اندیشه من راجع به عبارت من اندیشم وجود دارد. این همان نقطه ای است که تمایز مورد نظر بنونیسته وارد عمل می شود. به عقیده وی استدلال دکارتی و متغیر کاربردی - زبانی (کنش کلامی) آن ناشی از لغزش و جابه جایی است که بین دو دسته وجه تصریحی enunciative modality ایجاد می شود. به عبارت دیگر سوژه ای را که می گوید من می اندیشم نباید با سوژه ای که وجودش در گرو عمل به اندیشه واحد قرار دارد خلط نمود. بدین ترتیب به اعتقاد بنونیسته تنها در درون زبان یا گفتمان است که شکاف و لغزشی را که بین سوژه تصریح و سوژه تصریح شده ایجاد می شود، می توان مشاهده نمود.

از اینرو نظریه بنونیسته برای بسا ساختگرایان و پسامدرنیست ها جاذبه زیادی در برداشت و با اتکا به آن مرگ سوژه مفروض به دانستن کانتی و در کنار آن مرگ کل سنت معرفت شناختی ما بعد دکارتی را اعلان

کردند. افراطی ترین شکل این روایات را میتوان در آراء دریدا، لاکان، دلوز و لیوتار دید. پاره ای از این متفکران به صراحت اعلان کرده اند که "من می اندیشم، پس هستم" بیش از این دیگر محل و موردی ندارد. بلکه آنچه مطرح است این اصل است که "وقتی یا جایی که من فکر می کنم، من می اندیشم پس هستم، این دقیقاً همان جا یا همان وقتی است که من دیگر نیستم، وجود ندارم." لاکان و دیگران با این قبیل لفاظی ها و جناس های رمز آلود می خواهند به ما بگویند که "من" در خانه خود حاکم نیست، ناخودآگاه دارای ساختاری همانند زبان است، و جاده شاهی فروید به سوی شناخت ناخودآگاه و تأثیرات آن از دل جناس ها، لطایف، ابهام ها، لغزش های زبانی و دیگر پیچش های گیج کننده دال می گذرد. در واقع قرار دادن تمایز ظریف بنویسته توسط لاکان در گفتمان بسا ساختگرا که جایی برای مشغله های دکارتی، کانتی و... در نظر نمی گیرد، نوعی طعنه و کنایه است به سنت دیرپای تفکر فلسفی و گفتمان فلسفی.

<sup>۱۲</sup> *aporia* از اصطلاحات و تعابیر رایج در فلسفه کهن، بیانگر معضل یا مسئله ای که حل آن با توجه به پاره ای تناقضات در موضوع یا مفهوم آن، بسیار دشوار است. ارسطو آن را به مثابه "تساوی بین قیاس های مخالف" تعریف نمود. این مفهوم مجدداً در تفکر مابعد هگلی نیز احیاء شد و بر عینیت تناقض بدون پیچیدگی های "سیطره" دیالکتیکی آینده نگر تأکید داشته و بر آن صحنه می گزارد.

<sup>۱۳</sup> Edmund Husserl (۱۸۵۹-۱۹۳۸). فیلسوف آلمانی، بنیانگذار مکتب پدیدار شناسی (فنونولوژی)، که تأثیر عظیمی بر متفکرینی چون گادامر، هایدگر، مرلوپونتی، ریکور و سارتر به جای نهاد. وی نویسنده ای پرکار و خلاق بود که آثار وی در چندین مجله تحت عنوان کلی *Husserliana* گردآوری شده است. از جمله مهم ترین آثار وی می توان به موارد زیر اشاره کرد: ایده ها، مقدمه عمومی بر پدیدار شناسی محض، تجربه و قضاوت: پژوهش و کندوکاو در تبار شناسی منطق، سخنرانی های پاریس، نظریه پدیدار شناسی، منطق صوری و استعلایی، تأملات دکارتی، مقدمه ای بر پدیدار شناسی، بحران علوم اروپایی و پدیدار شناسی استعلایی، مقدمه ای بر فلسفه پدیدار شناختی، روان شناسی پدیدار شناختی. کتاب "خاستگاه علم هندسه" وی همراه با شرح و تفسیر مهمی از سوی ژاک دریدا، تجدید چاپ شد.

هوسرل در دو کتاب "ایده ها" و "منطق صوری و استعلایی" ضمن ارائه نظریه ای درباره ساختارهای آگاهی به بررسی نحوه عمل ذهن پرداخت، اینکه چگونه ذهن بر اساس یکسری تمایزات متداخل، منجمله یافته های حسی [hyletic] در برابر یافته های منطقی عمل می کند. یافته های حسی، مطالبی هستند که ذهن به گونه ای منفعل آنها را دریافت می کند، و فاقد معنا یا ویژگی مفهومی و نظری هستند. از اینرو حاصل تجربه بشمار می روند. در مقابل، عناصر منطقی و ادراکی *noetic* مواردی هستند که به واسطه وجه التفاتی *intentionality* خود، به یافته های حسی معنا می بخشند. عناصر مذکور بر من *ego* ثابت و استعلایی متکی هستند. لذا میتوان گفت که پدیدار شناسی هوسرل بر نوعی روان شناسی من خام استوار است. شاید به این دلیل که هوسرل همزمان با فروید سرگرم نگارش در این زمینه بود (کتاب/ایده های وی نخستین بار در سال ۱۹۱۳ به چاپ رسید). گرچه ژولیا کریستوا شدیداً به نظریه زبان هوسرل پایبند است، معذک قویاً از مفهوم من استعلایی وی انتقاد میکند (نگاه کنید به نگاه انقلاب در زبان شعری اثر کریستوا، ص ۱۶۶).

طرح هوسرل ارائه علمی درباره مبدا ها یا ارائه یک فلسفه اولی بود. وی به منظور ایجاد مبدئی علمی برای فلسفه سعی نمود تا از تمام نظریه ها یا عقاید پیش بینی گرانه دور بماند. بدین منظور وی "تر عمومی دیدگاه طبیعی" خود را اعلان نمود، که معتقد است همواره یک "دنیای واقعی" در "خارج" وجود دارد.

نیز ر. ک.

Edmund Husserl. 1913 (1962) : *Ideas: General Introduction to Pure Phenomenology*, tr. W. Boyce Gibson (N. Y.: Collier).

Julia Kristeva, 1974 (1984), *Revolution in Poetic Language*, Tr. Leon S. Roudiez (N. Y.: Columbia University Press).

"Jacques Lacan (۱۹۰۱-۱۹۸۱). روانکاو فرانسوی که بی تردید یکی از جنجالی ترین روانکاوان بعد از فروید بود. نظریات وی تأثیرات شگرفی بر حوزه های مختلف چه در داخل و چه خارج از حوزه روانکاوی - از جمله بر نقد ادبی، فلسفه، فمینیسم، نظریات در باب فیلم و سینما - بر جای نهاد. لاکان مشاغل متعددی را پشت سر گذاشت: در ۱۹۳۳ به عضویت مؤسسه روانکاوی پاریس برگزیده شد در سال ۱۹۵۳ وی و عده ای دیگر از این مؤسسه استعفا دادند و انجمن روانکاوی پاریس را تأسیس کردند. تنها کتاب واقعی لاکان رساله دکتراي اوست که به بحث درباره رابطه بین بیماری های روانی پارانوئیدی و شخصیت می پردازد. شهرت عمده وی به مقالاتی باز می گردد که تحت عنوان "Ecrits" در سال ۱۹۶۶ به چاپ رسید.

نخستین و مهم ترین تأثیر لاکان در نظریه روان کاوی را باید در تدوین و تقریر نظریه مرحله تکامل آینه ای "mirror - stage" وی مشاهده نمود. ارزیابی وی درباره این مرحله حیاتی و تعیین کننده در روند تکامل، قویاً متأثر از هگل گرایي الکساندر کوژف Kojeve (از مفسران برجسته آراهگل) بود.

نظریه مرحله تکامل آینه ای که به مثابه سنگ بنای ارزیابی وی درباره شکل گیری ذهنیت و همچنین بنای مخالفت وی با روان شناسی من درآمد، ابتدا در کنفرانس انجمن بین العلیی روانکاوی در سال ۱۹۳۶ ارائه شد لیکن پس از جنگ جهانی دوم به چاپ رسید. توصیف لاکان راجع به مرحله تکامل آینه ای ناظر به دو وجه اصلی است: نخست بر توصیف روان شناختی از واکنش کودکان در برابر تصویر خود در آینه، که هنری والون در کتاب خود پیرامون خاستگاههای شخصیت و رفتار ارائه کرده بود، و دوم بر یافته های مغایر با آن در علم رفتار شناسی و عادت شناسی پستانداران نخستین پایه متکی بود. این یافته ها حاکی از آن بودند که شمشانه های جوان، بر خلاف کودکان، نسبت به تصویر خود در آینه بی تفاوتند.

لاکان، تعریف آنا از روانکاوی به مثابه صحبت درمانی را می پذیرد، وی معتقد است که کلام speech تنها ابزار واسطه برای تحلیل و کندوکاو در احوال بیمار است، کلام و زبان را هم باید در کار بست ها و فعالیت های روانکاوانه بالینی و هم برای تربیت روانکاوان به خدمت گرفت. در سال ۱۹۵۳ در انجمن روانکاوی پاریس مقاله ای ارائه نمود که بیشتر شکل یک بیانیه را داشت و به "گفتمان رم" مشهور شد و اعلان بازگشت لاکان به آراه فروید بود. این مقاله واجد دو نکته مهم بود: فراخوانی لاکان به مطالعه دقیق متون فروید و خصوصت آشکار با "روان شناسی من" که به صورت ایده تئولوژی غالب در آمده بود و شکلی از رفتارگرایی که وجود مختلف آراه و دستاوردهای فروید بویژه کشف ناخودآگاه وی را نادیده میگرفت. از نظر لاکان روان شناسی من به معنای تطبیق دادن تخمیلی فرد با محیط و سرکوب یا مسکوت گردان این کشف فرویدی بود که همانطور که مرحله تکامل آینه ای نشان داد، "من" محصول هویت های از خود بیگانه است، با سوژه [فاعل داننده - فاعل شناساگر] متقارن و هم مرز نیست، ولذا نمی تواند صاحب خانه خود باشد، در خانه خود حاکم باشد البته وی در این مقاله به نظریه زبان شناسی یا نظریه زبانی خاصی اشاره نمی کند ولی به مفهوم عامی درباره کلام و زبان می پردازد که ملهم از منابع متعددی است، از جمله متأثر از آراه هایدگر ولوی استروس.

<sup>۱۵</sup> رومان یاکوبسن (۱۸۹۶-۱۹۸۲) زبان شناس ساختگرایی روس، که از ۱۹۲۶ به عضویت مکتب زبان شناسی براگ درآمد. وی شغل خود را به عنوان رئیس حلقه زبان شناسی مسکو شروع کرد و لذا در قلب مکتب فرمالیسم روسیه قرار گرفت. وی و همکارانش به استقلال نسبی آثار ادبی علاقمند بودند. بویژه به آن دسته از ویژگی های ذاتی آن نظیر عناصری چون الگومندی زبانی، و تناظر واجی یا تطابق صوتی علاقه داشت. وی در بسط و تکامل مکتب ساختگرایی نقش مهمی ایفا نمود و اندیشه فرمالیسم روسی را با چارچوبی برگرفته از زبان شناسی سوسوری در هم ادغام نمود. بنابراین وی را باید با پیدایش نشانه شناسی مرتبط دانست. همچنین در تدوین نظریات متعددی چون استعاره، کنایه و تأثیر داشت. علاقه وی به آراه و نظریات سوسور فقط بر پایه پذیرش صرف نبود. رابطه وی با زبان شناسی سوسوری رابطه ای محاوره ای و دوگانه بود. وی مایل بود که بدون صرف باز تولید نظریه سوسوری، هر آن چه را که می توانست از این نظریه مورد استفاده قرار دهد، از آن اقتباس کند. از این جهت از تلاقی فرمالیسم و ساختگرایی، مکتب زبان شناسی ساختگرا را تدوین و ارائه نمود. یاکوبسن احکام متعارض و دوگانه سوسوری را چندان برای مطالعات خود مفید فایده نمی دانست، به ویژه با مطالعاتی که درباره گفتار [parole] صورت داده بود. این نکته یاکوبسن را به روش ویژه ای برای بررسی روند تحول زبان رهنمون ساخت. چیزی که برای سوسور میسر نبود.

<sup>۱۶</sup> تراکم / جابه جایی condensation/displacement: این دو واژه از وجوه اصلی آثاری است که به فرایند تحلیل ناخودآگاه، به ویژه به عارضه های مختلف بیماری و پرداخت رویا dream - work که از سوی فروید تحلیل شده اند، می پردازند. هر ایده یا نظریه منفرد ناخودآگاه، با استفاده از مکانیسم تراکم میتواند محتوا و فحوای زنجیره های مختلف تداعی و همخوانی را بیان نماید. این مکانیسم در نقطه وقفه یا گرهی که این زنجیره ها همدیگر را تلاقی می کنند، وارد عمل می شود. مفهوم تراکم به توصیف ماهیت ظاهراً موجز محتوای اشکار خواب و رویا، در مقایسه با غنای محتوای پنهان می پردازد. واژه جابه جایی به فرایندی باز می گردد که طی آن تأکید یا شدت یک ایده ناخودآگاه از آن ایده جدا می شود و به ایده ثانویه و کم شدت تری منتقل می گردد که با زنجیره های تداعی و همخوانی با آن پیوند دارد. برای مثال تأثیر یا بار عاطفی و احساسی یک ایده بیش از حد متأثر از نظریه جنسیت، را میتوان با یک تصویر [ایماژ] یا ایده خنثی جابه جا نمود. در این قبیل موارد جابه جایی از عوارض و تأثیرات سانسور بشمار میرود.

لاکان تراکم و جابه جایی را مشابه و یکسان می انگارد، به زعم وی ناخودآگاه همانند زبان به صورت مقولاتی خطایی و بلاغی نظیر استعاره، کنایه، تمثیل، ایجاز و ساختار پیدا می کند.

<sup>۱۷</sup> استعاره و کنایه metaphor, metonymy استعاره کلمه یا عبارتی را به جای کلمه یا اصطلاحی دیگر می نشاند، کنایه عنصری از یک واژه یا تعبیر را جایگزین خود آن واژه یا اصطلاح می کند. رومان یاکوبسن با تبعیت از آثار و تحقیقات فردینان دو سوسور به این نظریه رسید که نوعی رابطه تخالف دوگانه بین این دو مفهوم وجود دارد که از تولید زبان ادبی حمایت کرده و موجب استحکام آن می گردد. وی در مقاله ای پیرامون زبان پریشی (افازی) نتیجه می گیرد که استعاره بر تشابه، و کنایه بر مجاورت متکی است، و می گوید که استعاره از مجازهای figure اساسی در شعر است، در حالیکه کنایه بیشتر در نثر کاربرد دارد. گرچه تنش بین این دو سبب ایجاد موارد کاربرد عناصر متخالف می گردد. وی به این نکته رسید که استعاره و کنایه در واقع از کارکردهای اصلی زبان هستند.

نظریه های مربوط به رابطه بین استعاره و کنایه را در روانکاوی و نقد روانکاوانه نیز می توان دیدواژه های تراکم و جابه جایی، که بیشتر آنها را توضیح دادیم، در نظریه روانکاوی معادل تخالف دوگانه یا کوپستی هستند. تراکم و جابه جایی مستمر تصاویر (ایماژها) در رویاها اهمیت مشابهی به استعاره و کنایه می دهند. زاک لاکان در برخورد با این معادله معتقد است که از آنجا که ناخودآگاه همسو و مطابق با رابطه بین استعاره و کنایه عمل می کند، لذا دارای ساختاری مشابه ساختار زبان است.

<sup>۱۸</sup> تعین چند جانبه overdetermination اساساً از مقولات فرویدی است و به این نکته اشاره دارد که صورتبندی های ناخودآگاه از کثرت علل ناشی می شوند، یا اینکه به چند گانگی عناصر ناخودآگاه باز می گردند. برای مثال تفسیر رویا و خواب کارکرد تراکم و جابه جایی را آشکار می سازد. در اولی (تراکم)، شماری از تفکرات رویایی از طریق یک تصویر (ایماژ) واحد ارائه می شوند. در دومی (جابه جایی)، یک تفکر مهم و شاخص از طریق تصویری ظاهراً معمولی و پیش با افتاده ارائه می شود.

آلتوسر مفهوم تعین چند جانبه را از روانکاوی لاکانی اقتباس کرد و از آن برای مفهوم پردازی درباره غلیت ساختاری (یا کنایی) در مقابل اصالت بیان expressivism مارکسیسم هگلی و ابزار گرایی مارکسیسم رسمی که هر گونه تضاد اجتماعی را تبلوری از تضاد زیربنایی اقتصادی می دانست، استفاده نمود. تلاش آلتوسر از پلورالیسم (کثرت گرایی) علی فراتر می رود. وی در واقع در تلاش برای ارائه پیکره بندی بدیلی به جای صورتبندی اجتماعی به مثابه کلیتی پیچیده ولی یگانه است، و همینطور سعی دارد تا آن را به جای حضور کلی اجتماعی در اجزاء مختلف آن ارائه کند. از دید وی هر تضاد با تضادهای دیگری مشخص می شد که شرایط وجودی آن را در درون کلیت تشکیل می دادند و الگوی سلطه و آنتاگونیسم را در اقتزان تاریخی معین تعیین می کردند.

<sup>۱۹</sup> تخیلی / نمادین / واقعی / Imaginary / Symbolic / real. مقولات سه گانه دنیای بین الاذهانی که لاکان تدوین نمود. مفهوم تخیل و تخیلی، که تا حدود زیادی مبدون آراء سارتر است، هم ناظر به صلاحیت ساختن یا ایجاد تصاویر (تصویر سازی) است و هم به تأثیرات بیگانه ساز متشبه ساختن یا تعیین هویت خود با آنان باز می گردد. مفهوم نماد و نمادین از مقولات اساسی فرهنگ و زبان بشمار می روند. این مقوله ای است که سوره بر اساس عقده ادیب و تسلیم در برابر نام پدر، در آن جایگزین می گردد. واقعی مترادف یا مشابه با واقعیت بیرونی یا تجربی نیست، ولی به چیزی باز می گردد که خارج از عرصه نمادین قرار می گیرد.

<sup>۲۰</sup> انتقال / ضد انتقال. transference / counter tran. - مقوله انتقالی در نظریه رولن کواوی به روند تحقق خواسته ها و آرزوهای ناخودآگاه به ویژه در وضعیت تحلیلی، باز می گردد. نمونه های نخستین، خاطرات، یا امیال دوران کودکی به روانکاوی یا تحلیل گر انتقال داده می شود. بسیاری از روانکاوان برای این موارد اهمیت زیادی در روند تحلیل روانکاوی قائلند. فرایند مذکور معمولاً متضمن آن است که تحلیل گر خود را با شخصیت عمده ای در دوران کودکی مشخص می سازد. تعبیر انتقال همچنین بطور عام تر در ارجاع به تمام جنبه های رابطه بیمار و روانکاو (درمانگر) بکار می رود. ضد انتقال بیانگر واکنش ناخودآگاه روانکاو در برابر بیمار و به ویژه در مقابل وجه انتقال او بشمار می رود.

فروید انتقال را شکلی از جابه جایی تأثیرات یا بارهای عاطفی و احساسی و شخص روانکاو (تحلیل گر) تلقی می کرد که با آن باید همانند عوارض دیگر برخورد نمود. انتقال ها در واقع روایتی تازه از محرک ها، تحریکات و تخیلاتی هستند که در روند تحلیل پیدا می شوند. مواد و مصالح موجود در انتقال، تکراری بوده و مانع

ظهور نهادهای جدید می شوند و می توان آنها را شکلی از مقاومت دانست. فروید معتقد بود که تحلیل نارسای وی درباره بیماری به نام "دورا" نتیجه مستقیم ناکامی وی در تحلیل پدیده انتقال بود. در رسائل و مقالات بعدی، فروید همچنان انتقال را مانعی در برابر تحلیل می داند، ولی تأکید دارد که تبارزات انتقال تنها چیزهایی هستند که تحقق احساسات و عواطف سرکوب شده یا فراموش شده را میسر می سازند.

لاکان، انتقال را بدو در چارچوب نوعی دیالکتیک نیمه هگلی همسانی ها توصیف می کند. بعدها آنرا به تخیل و رویای "سوزه ای مفروض به دانستن" - که هم در موقعیت تحلیلی و هم در موقعیت تربیتی حضور داشت - مرتبط ساخت.

<sup>۱۱</sup> نگاه کنید به توضیحات پانوش شماره ۱۹.

<sup>۱۲</sup> نظریه کنش تفاهمی Communicative action theory این نظریه را می توان از نظریات محور یورگن هابرماس فیلسوف و نظریه پرداز سترگ معاصر آلمانی دانست و در کانون این داعیه او قرار دارد که درک و تفاهم بین اشخاص در گرو ارزش ها و هنجارهای حقیقت، صداقت، صمیمیت، عدالت و آزادی است. ایجاد توافق های غیر اجباری، خواه مورد تصدیق باشند یا نه، مستلزم آن است که مشارکت کنندگان یا طرفین گفتگو از شأنس، امکان و فرصت برابر و یکسانی برای به خدمت گرفتن کنش های کلامی برخوردار باشند، و پاره گفته ها به گونه ای قابل فهم، صحیح، حقیقی، مناسب و صادقانه بیان شوند. کنش تفاهمی نوعی کلام غیر لفظی illocutionary speech است که در آن ادعاهای اعتباری در معرض مذاقه و موشکافی عامه قرار می گیرند، و از این طریق امکان اجماع مطلوب براساس نیروی استدلال بهتر فراهم می گردد. لیکن این وجه رهایی بخش زبان ضد اسر واقع counterfactual است و از طریق نقد فلسفی احیاء می گردد، نه از طریق مشاهده تجربی. به همین خاطر بعضاً هابرماس از آن به عنوان وضعیت کلامی مطلوب ideal speech situation یاد می کند.

حال برای درک بهتر کلام یا کنش غیر لفظی، توضیحی را در این توضیحی را در این خصوص می آوریم: جان لنگشاو استین در نظریه کنش های کلامی بین سه نوع کنش یا عمل act که در پاره گفته یک جمله نهفته اند یا از آن ناشی می شوند تمایز قایل می گردد:

الف) کنش بیانی یا لفظی locutionary act عبارت است از گفتن چیزی معنا دارد که میتوان آنرا فهمید. برای مثال گفتن جمله "مار را بکشید" یک کنش لفظی است. در صورتیکه شنونده یا شنوندگان واژه های "مار"، "را" و "بکشید" را درک کنند، معنی آنها را بفهمند و بتوانند مار مورد نظر را شناسایی کنند.

ب) کنش غیر لفظی illocutionary act عبارت است از کاربرد یک جمله برای ایفای یک نقش یا انجام یک وظیفه یا تکلیف. برای مثال "مار را بکشید" را میتوان به صورت یک دستور، فرمان یا بخشی از یک توصیه دانست.

ج) کنش فرا لفظی perlocutionary act عبارت است از نتایج یا تأثیراتی که در اثر گفتن چیزی حاصل می شوند. برای مثال کشتن مار میتواند نوعی کنش مافوق لفظی یا فرا لفظی باشد. البته تقسیم بندی سه گانه استین در زبان شناسی کاربرد کمتری دارد و به جای آن تقسیم بندی دو گانه زیر معمول تر است: الف) محتوای گزاره ای جمله (گزاره ها و قضایایی که یک جمله بیان می کند یا در بر دارد)، ب) نیروی غیر لفظی یا تأثیرات مورد انتظار از کنش های کلامی (کارکردها و وظایف آنها نظیر درخواست ها، فرامین، دستورات و غیره).